قلمرو شريعت

استاد آيه الله مصباح يزدى

سسله مباحثى كه در كانون گفتمان دينى, قم مطرح مى گردد به طور عمده مربوط به شبهات و سوالات جديدى است كه پيرامون مباحث فقهى, كلامى و فلسفى است مطرح مى شود و در اين جلسات با دعوت از متخصصين و كارشناسان حوزه و دانشگاه به پاسخ گويى اين سوالات و طرح مباحث مورد نياز دانش پژوهان حوزه و دانشگاه پرداخته مى شود.

از اين شماره بر آنيم كه از آخرين نشست هاى اين كانون مطالبى را گزينش كرده و در اختيار خوانندگان محترم نشريه قرار دهيم. اميد است با پيشنهادها و انتقادهاى خويش ما را در هر چه پر بارتر كردن اين صفحه يارى نماييد.

در اين شماره سخنان حضرت آيه الله مصباح يزدى را پيرامون موضوع ((قلمرو شريعت)) كه در تاريخ 10/7/1380 برگزار شده است, از نظر مى گذرانيم.

در جلسه گذشته تإكيد كرديم كه لازم است قبل از پرداختن به مسايلى كه حول محور دين مطرح مى شود, تعريف روشنى از دين داشته باشيم. اين كار از آن جهت اهميت پيدا مى كند كه تعريف هاى مختلفى براى دين ارايه شده و بر اساس آن تعريف ها, نتيجه گيرىهايى شده كه ما اگر بخواهيم آن نتيجه ها را نقد كنيم, ابتدا بايد تعريفشان را نقد كنيم.

به هر حال, لازم است كه ما براى مباحثه با طرف مقابل خود, موضوع شناخته شده اى داشته باشيم و بر سر يك تعريف توافق پيدا كنيم. البته هر كس حق دارد براى خود يا براى گروهى كه برايشان كار مى كند يا براى محيطى كه در آن زندگى مى كند, اصطلاح خاصى را جعل كند. اين هيچ اشكال شرعى و قانونى ندارد, ولى در مقام بحث بايد بر سر يك اصطلاح توافق بشود, و الا بحث صحيحى انجام نخواهد شد, زيرا يك نفر يك اصطلاح را يك جور تعريف و اثبات مى كند و ديگرى طورى ديگر.

اشاره كرديم كه در تمامى تعريف هايى كه براى دين ارايه شده, سعى شده كه از موارد استعمال در زبانهاى مختلف يك تعريف جامعى به دست آيد و تقريبا عموم جامعه شناسان به اين نظر رسيده اند كه دين عبارت است از ((اعتقاد به يك امر قدسى)). تعبيرى كه آن ها مى كنند اين است: اعتقاد به يك امر مقدس و انجام رفتارهايى بر اساس اين اعتقاد. اما اين كه امر قدسى چيست؟ ملاك آن چيست؟ بحث هايى دارند كه چندان مطلب صحيحى به دست آدم نمى دهد.

كسان ديگرى آمده اند و گفته اند كه دين اصلا يك تجربه ى شخصى و يك حالت درونى و روحى است كه يك فرد در درون خودش آن را درك مى كند و لذا اصلا قابل ارايه به ديگران نيست. خوب, اگر اين باشد كه ما اصلا بحثى نداريم. بحث ما سر حالات شخصى افراد نيست, بحث ما سر چيزى است كه از نظر عقلى بتوانيم روى آن بحث كنيم و بگوييم اين درست است يا درست نيست. بحث ما در اين است كه قلمرو دين تا چه اندازه است؟ آيا شامل رفتارهاى حقوقى, سياسى و اقتصادى مى شود يا نه؟ آن تجربه شخصى كه كشش اين حرف ها را ندارد, به بحث ما ارتباط پيدا نمى كند.

عده اى ديگر گفته اند كه دين فقط يك سلسله عقايد است. لازمه اين سخن آن است كه ما مطلقا احكام و دستورات عملى را جزء دين ندانيم. كسانى هم عكس اين تعريف را گفته اند كه دين ربطى به اعتقادات ندارد و فقط مجموعه رفتارهايى است كه بعضى اشخاص به نام دين انجام مى دهند!

ما در مقابل اين نگرش هاى مختلف يا تعريف هاى مختلفى كه از دين ارايه مى دهند, لازم است يك موضع مشخصى داشته باشيم و با طرف بحث خود در آن توافق كنيم.

اكثر سوالاتى كه برادران (در جلسه گذشته) مطرح كرده بودند, مربوط به بحث گذشته ما نيست, بلكه بحث هايى است كه اگر بعدها توفيق ارايه اش را پيدا كرديم, در مورد آن ها بحث خواهيم كرد. دين اقلى و اكثرى, مسإله كيفيت اجرا, امكان عمل, علت تغييرات جامعه ما و غيره, اين ها به بحث هفته گذشته ما ارتباطى نداردكه در مورد تعريف دين بود.

سه سوال مطرح شده, كه مربوط به بحث گذشته ماست. بنده اين سه سوال را مى خوانم, آن وقت يك مقدمه براى پاسخ گويى ذكر مى كنم تا ببينيم بعدها اگر سوال ديگرى راجع به همين بحث ها بود پاسخ بدهيم.

سوال اول: تعريف شما از دين تعريف صحيحى است, ولى از كجا معلوم است كه تعريف حقيقى دين, همين تعريف شما باشد؟

اولا ما هنوز تعريفى ارايه نداده ايم و ثانيا, ملاك اين كه تعريف صحيح كدام است را هم عرض نكرده ايم.

ما گفتيم كه ديگران تعاريف ديگرى هم كرده اند. حالا بحث بر سر اين است كه بر چه تعريفى توافق كنيم تا زمينه بحث فراهم بشود؟ بايد روى يك تعريفى توافق كنيم و بگوييم كه دين به اين معنا مورد بحث است. آن وقت ما بگوييم هست, كسانى بگويند نيست. ما بگوييم اكثريست, كسانى بگويند اقلى است. پس ما يك تعريف مورد توافقى بايد داشته باشيم.

سوال دوم: شما هنوز دين بودن قرآن را اثبات نكرده و مصداق دين بودن اسلام را ثابت نكرده ايد؟

تصور كرده اند كه ما از موارد استعمال دين در قرآن خواسته ايم يك تعريفى از دين بكنيم يا قلمرو دين را تا يك حدى مشخص كنيم; يعنى در مقامى هستيم كه مى خواهيم تعبدا به قرآن استناد كنيم. ما در اين مقام نبوديم. در آن صورت, ما بايد بگوييم قرآن كتاب خداست و چون خدا فرموده دين يعنى اين, ما تعبدا مى پذيريم. ولى چنين ادعايى نكرده ايم. بله, ما هنوز در مقام اثبات اصل دين اسلام برنيامده ايم, تا درباره منبعش كه قرآن است بحثى بشود.

سوال سوم: آيا مى توان طبق آيه: (لكم دينكم و لى دين) دين را به گونه اى تعريف كرد كه تمام مكاتب ـ حتى الحادى ـ را شامل شود و سپس در مقام مقايسه از كمال يا حقانيت آن ها سخن گفت؟

البته كه مى شود. ما در آن جلسه هم اشاره كرديم كه دين يك معناى عام دارد كه شامل بت پرستى هم مى شود و بر همين اساس است كه مى گوييم دين حق و دين باطل. پس اصل مفهوم دين, هم شامل دين حق مى شود و هم شامل دين باطل. حال ما مى خواهيم ببينيم كه كدام مصداق از دين, حق و كدام يك باطل است.

اين معناى عام دين را ما قبول كرديم, منتها گفتيم اگر خواستيم درباره دين بحث كنيم, بايد تعريفى از دين ارايه دهيم كه بر دين اسلام منطبق باشد. وقتى كه موسى(عليه السلام) تشريف آوردند تا فرعون را هدايت كنند, فرعون به مردم گفت: (إخاف إن يبدل دينكم)(1). آن ها كه خداپرست نبودند. فرعون رب اعلايشان بود و بت پرستى هم مى كردند. اما فرعون گفت: (إخاف إن يبدل دينكم). همين بت پرستى منظورش بود. مى گفت: مى ترسم موسى بيايد و دين شما را تبديل كند. خرابتان بكند: (ويذهبا بطريقتكم المثلى)(2) و اين روش ايدهآلى را كه شما داريد, از شما بگيرد. از تهاجم فرهنگى موسى مى ترسيد. پس مى شود دين را به بت پرستى هم اطلاق كرد. اما ما كه از آن دين دفاع نمى كنيم, مگر ما از هر دينى به هر معنايى دفاع مى كنيم؟ اين دينى كه ما از آن دفاع مى كنيم, مصداقى از دين است كه آن دين حق است و آن دين اسلام است. پس اگر ما تعريف عام هم ارايه بدهيم, غلط نيست. منتهى بايد در محل بحثمان توجه داشته باشيم كه ما از آن معناى عام دفاع نمى كنيم, بلكه از يك مصداقش دفاع مى كنيم.

اين سه سوالى است كه در بين همه سوالاتى كه دادند مربوط به بحث گذشته ى ما مى شد. حالا توضيحى بدهم كه چرا اين اشكالات وارد نيست؟

همين طور كه ملاحظه فرموديد, يك وقت است كه ما مى خواهيم بگوييم ديندارى درست است, و يك وقت است كه مى گوييم دين چه استعمالاتى دارد؟ چه معانى دارد؟ حتى در قرآن به چند معنا است؟ كه گفتيم آيات زيادى داريم كه دين در قرآن به معناى روز چزا هم استعمال شده است, ولى آن مورد بحث نيست. در نتيجه, ما بايد تعريفى از دين به دست بياوريم. اين تعريف چگونه به دست مىآيد؟

پس براى تعريف دين چه كار بايد بكنيم؟ اولا ما در صدد هستيم كه يك تعريف لفظى از دين ارايه بدهيم; يعنى معناى اصطلاحى را بيان كنيم. پس ما در مقام تعريف لفظى هستيم. مى خواهيم بگوييم كه اين لفظ دين چه معنايى دارد. در حقيقت, تعريف ما نوعى شرح الاسم است, يا اگر دقيق تر بخواهيم بگوييم نوعى شرح اللفظ است. ما مى خواهيم بگوييم كه دين در اصطلاح به چه معناست. اگر خواستيم تعريفى ارايه بدهيم, اين تعريف باز آن تعريف منطقى كه در كتاب هاى منطق خوانده ايم نخواهد بود. بنابراين, دين اصطلاح خاصى است, لذا بايد دقيقا عناصر اين اصطلاح را مشخص كنيم, منشإ انتزاع اين اصطلاح را كشف كنيم; يعنى بگوييم اين اصطلاحى كه درست كرده اند, منشإ انتزاعش چيست؟ راهش چيست؟ ببينيم كه چگونه بر سر اين اصطلاح بايد با طرف مقابلمان توافق كنيم؟ اصلا خودمان چگونه اين اصطلاح را تبيين مى كنيم؟ آيا بنشينيم و به سليقه خودمان بگوييم دين يعنى اين!؟ در اين جا مى گوييم كه اين اصطلاح كاشف از امرى است كه اصلى ترين منبع شناخت آن قرآن است. آن دينى كه مى گوييم, آن اصطلاحى كه همه مى دانيم, اجمالا چيزى است به نام اسلام. اين اسلام, راه شناختى دارد, منبع شناختى دارد و اصلى ترين منبع آن قرآن است.

بهترين راه اين است كه موارد استعمال دين را در قرآن پيدا كنيم و آن ها را بگذاريم كنار هم, و يك تعريف جامع و كامل از آن ها انتزاع كنيم.

موارد استعمال را بررسى كرديم و ديديم كه دين يك جا به معناى لغوى خاصى است كه معنى جزا و پاداش و غيره دارد, گفتيم كه اين معنا محل بحث ما نيست. موارد زيادى هست. هم كه دين به همان معنايى كه ما مى دانيم. به كار رفته است آن موارد استعمال را كه بررسى كرديم, ديديم آن تعريفى كه جامعه شناسان گفته اند, كه دين يك امر شخصى است, تجربه ى شخصى است, يا فقط اعتقادات و رفتار است, هيچ كدام از اين ها درست نيست. دينى كه اسلام مى گويد تنها يك تجربه شخصى نيست چيزى است كه مردم را دعوت به پيروى از خود مى كند. چيزى است كه از طرف خدا آمده. تجربه ى شخصى را كه پيغمبر از طرف خدا نمىآورد.

پس دين مطلقا به اين معنا نيست. دين به معناى اعتقادات, لازمه اش اين است كه شامل احكام عملى, دستورات عملى و امور غيراعتقادى نشود. نيز به آياتى استناد كرديم كه دين در آن ها مربوط به رفتارها, دستورالعمل ها و احكام است. از جمله: (ان عده الشهور عند الله اثنى عشر شهرا)(3) كه اصلا راجع به اين است كه سال, چند ماه است. شما بايد ماه ها را معتبر بشماريد, چهار تاى آن حرام است و احكام خاصى دارد; مثلا جنگ در آن ها حرام است و كارهاى ديگرى واجب يا مستحب است. اين مربوط به رفتار انسان است, اعتقادات نيست. بعد مى فرمايد: (ذلك الدين القيم)(4) اين كه مى گوييم سال دوازده ماه است و چهار ماه آن حرام است. اين دين استوار است. اگر دين فقط اعتقادات بود كه دين استوار نام نمى گرفت. پس معلوم مى شود قوانين رفتارى و عملى و حتى تعيين موضوعات شرعى اين ها جزئى از دين است. پس اين تعريف هايى كه گفتند هيچ كدام تعريف جامع و كاملى نيست و آن دينى كه اسلام دين مى داند آن نيست كه آن ها تعريف كرده اند. آن تعريف كه كم و بيش مرتبط است, اين است كه آيا دين فقط اعتقادات است يا فقط رفتارها است؟ جواب اين است كه هم اعتقادات است, هم ارزش ها و هم احكام فردى و اجتماعى است. پس اسلام مجموعه ى اعتقادات و احكام فردى و اجتماعى را دين مى داند. اگر همين تعريف را بپذيريم يك سوال مطرح مى شود و آن اين كه كسى كه داراى اعتقادات سلبى است, مثلا اعتقاد دارد كه خدايى نيست, قيامتى در كار نيست, حساب و كتابى نيست, پيامبران ـ نعوذبالله ـ دروغگو بوده اند, انسان هيچ مسئوليتى ندارد و اعمالش رقص و موسيقى و شادى و اين هاست, آيا آن مجموعه اعتقادات را با مجموعه اين احكام رفتارى مى شود دين ناميد يا خير؟ اگر كسى بگويد به اين معنا اصطلاح مى كنيم كه دين شامل اينها هم مى شود, ما هيچ دعوايى با او نداريم(لامشاحه فى الاصطلاح) ما در اصطلاحات سختگيرى و مضايقه نداريم. ايشان دلش مى خواهد اين را هم بگويد دين; هيچ اشكالى هم ندارد. اما آن دينى كه ما از آن بحث مى كنيم, چنين معنايى ندارد, براى اين كه در منابع اسلامى هيچ كجا دين به اين معنا به كار نرفته است.

هر جا در قرآن كلمه ى دين به كار رفته, به يك نحوى با خداپرستى ارتباط دارد. همه جا بحث اين است كه يك خدا است يا چند خدا؟ بايد خداى واحد را پرستيد يا پرستش بت ها هم جايز است؟ آيا پرستش ملائكه و انبيإ هم جايز است؟ بحث سر اين ها است. بحث سر اين است كه بت نپرستيم. آن هايى هم كه بت مى پرستيدند نمى گفتند كه الله نيست, مى گفتند: (ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله)(5) بت پرستى آن هم وسيله اى است براى تقرب به الله, آن ها هم الله را منكر نبودند. هر جا در قرآن صحبت از دين مى شود, محور اصلى اش خداپرستى است. منتهى دين باطل آن است كه در تشخيص مصداق خدا اشتباه كرده است.

هيچ كجا دين در قرآن نيامده كه دين را در جايى كه مسإله ى خداپرستى مطرح نبوده اطلاق كرده باشد. وسيع ترين موردش مسإله ى پرستش است. وسيع ترين موردش همين ((لكم دينكم ولى دين)) است كه پيغمبر به مشركان مى فرمايد: دين شما براى خودتان, دين من هم براى خودم. اما دين آن ها مبتنى بر انكار خدا و انكار پرستش نبود, صحبت اين بود كه چه چيزى را بپرستيم؟ گفت: ((لا اعبد ما تعبدون)).(6) پس در دين آن ها هم كه پرستش بود, منتهى پرستش بت ها. جايى كه اعتقاد به اله و معبود مطرح نباشد, ما نديده ايم كلمه ى دين استفاده شود. حال اگر كسى گفت كه ما وسيع تر از اين اصطلاح جعل مى كنيم, يا مى گوييم معناى لغوىاش وسيع تر از اين است, با اين كه مى گوييم هيچ اشكالى ندارد, مادعوايى نداريم, منتهى محل بحث ما آن ها نيست. ما بى دينى, يعنى چيزى كه اصلا معتقد به خدايى, عبادتى, پرستشى, امر مقدسى, مناسك خاصى, ارزش هاى خاصى ـ هيچ چيز ـ نباشد را اصطلاحا دين نمى ناميم و جايى هم سراغ نداريم كه اسمش را دين گذاشته باشند. ولى اگر كسى هم گفت, ما منع نمى كنيم.

اگر ما خدا را برداريم, ديگر هيچ چيز براى دين باقى نمى ماند. كسانى كه مى گويند اعتقاد به خدا هم عرض با دين است, اين تعبير با تعريفى كه ما از دين مى كنيم وفق نمى دهد. اصلى ترين عنصر در تعريف دين اعتقاد به خدا است. پس ما مى توانيم بگوييم دين عبارت است از اعتقاد به خدا, پرستش او و اطاعت اوامر. اما اين خدا يكى است يا دو تا؟ اين نقطه افتراق اديان مختلف است.

پس تعريفى كه بر اساس موارد استعمال قرآنى به دست آورده ايم اين است كه انسان معتقد به خداى معبودى باشد و او را پرستش كند و امر او را اطاعت نمايد اين مى شود دين. اين تعريف شامل دين هاى فى الجمله باطل هم مى شود; مسحيت, يهوديت, زرتشت.

همه دين هايى است كه خدا نازل كرده اسم همه آن ها اسلام است. از اين جا يك تعريف ديگر براى دين به دست مىآيد, نه تعريف مفهومى. حالا بگذريم, از اين اصطلاح شرح اللفظ يا شرح الاسم. آن همان اندازه اى بود كه مى خواستيم اجمالا بفهميم كه اين لفظى كه مى گوييم چه معنايى از آن به دست مىآيد. هر چه گفته شد در واقع تحليلى بود از همان مفهوم اجمالى دين. وقتى كه مى گفتيم: ((الانسان حيوان ناطق)), حيوانيت و ناطقيت داخل مفهوم انسان است, اما يك وقت مى خواهيم به علل اربعه تعريف كنيم به طورى كه حقيقت عينى چيزى به دست بيايد, اين جا است كه به خود تحليل مفهوم نمى شود اكتفا كرد, بايد چيزى زايد بر آن مفهوم اصلى به دست آيد. اين دينى كه دين حقيقى است و بايد قبول كرد و از آن دفاع كرد, ماهيت اش چيست؟ چه جورى چيزى است؟ مفهومش كه به منزله فصل حقيقى باشد براى اين مى شود معرفى كرد؟ اين جا است كه آن آيه ى شريفه جايش باز مى شود: (ان الدين عندالله الاسلام)(7) دين ممكن است اعتقاد به خدا و پيامبر باشد, ولى خيلى چيزهايى كه خدا گفته قبول ندارد و روشى كه خدا گفته قبول ندارد, يعنى خود را ملزم نمى دانند. اين دين حق نيست, دين عندالله يعنى دينى, كه خدا دين مى داند. دين واقعى چيست؟ ((الاسلام)). حالا يك مقدارى در مورد اسلام توضيح دهيم.

اجمالا معناى لغوى اسلام, تسليم بودن است, اما تسليم بودن در مقابل چه چيزى؟ در مقابل هر چيزى؟ آيا دين حقيقى نزد خدا اين است كه بنده تسليم مطلق, يعنى منفعل محض باشد, از خود هيچ فعاليتى نداشته باشد, استقلالى در فكر و نظر نداشته باشد؟ اين پست ترين سقوط انسانيت است, تسليم در مقابل آن كسى كه بايد تسليم او بود! چون همه چيز ما از آن اوست. تكوينا كه همه چيز ما تسليم او هست, اختيارا هم بايد اين كار را بپذيريم. پس دين حق يك تعريفى دارد و اين كه واقعيت عينى را نشان دهد كه انسان اختيارا خود را در اختيار خدا بگذارد. اسلام يعنى همين. ((الاسلام هو التسليم)), فرمايش امام على(عليه السلام) در نهج البلاغه است, نه تسليم مطلق در مقابل هر چيزى. آن كه زبونى است, تسليم در مقابل آن كسى كه بايد تسليم او شد: (و له إسلم من فى السموات و الارض)(8) پس دين حقيقى تسليم شدن در مقابل الله است. پس بايد اول اعتقاد به الله داشت و بعد به پرستش او در آمد و بعد دستورات او را عمل كرد. اين مى شود دين. اين چيزى است كه ما از آن دفاع مى كنيم.

حضرت يعقوب و حضرت ابراهيم به فرزندانشان فرمودند: مبادا بى دين از دنيا برويد. بايد دين اسلام را داشته باشيد! آن دين اسلام آن وقت چه بود؟ آرى اين احكام اسلامى كنونى در آن شريعت نبود, ولى اسلام بود. حضرت ابراهيم و اسماعيل وقتى كعبه را مى ساختند گفتند: (و اجعلنا مسلمين لك و من ذريتنا إمه مسلمه لك)(9). اين آن اسلام نبود كه پس از چند هزار سال نازل شده است, ولى دين اسلام بود. پس دين حق, طبق اصطلاح قرآنى يكى است و آن دين اسلام است و اسلام شريعت هاى مختلف دارد: (لكل جعلنا منكم شرعه و منهاجا)(10) اين شريعت ها همه با تمام احكامشان حق بودند, اما بعضى از احكامشان موقت بود, محدود بود, در زمان خاصى مى بايست عمل شود كما اين كه شريعت اسلام احكامى داشته كه يك زمانى بايد عمل كنند و حالا نبايد عمل كنند. مصداقش نماز خواندن به طرف بيت المقدس بود. يك وقتى واجب بود و اگر غير از اين مى كردند نمازشان باطل بود. ولى حالا نمى شود, چون اين حكم منسوخ شد.

نتيجه آن كه: تعريفى كه از دين گفتيم مجموعه اى از اعتقادات و ارزش ها و احكامى است كه محورش خداپرستى است. اين دين, طبق همين اصطلاح شامل دو قسم مى شود: دين حق و دين باطل. دين باطل آن است كه توحيد و فروع توحيد در آن مشكل داشته باشد, نوعى شركت در آن باشد, يا اطاعت خدا يا بدعت ها يا احكام غير خدايى در آن باشد. اما اگر اساس دين, توحيد باشد, شاخه هاى صحيحى كه از اين ريشه ى مبارك مى رويد, همان اديانى است كه خداوند بر انبيإ نازل كرده است. همه شان اسمشان اسلام است, يك دين هم بيشتر نيست: (ان الدين عند الله الاسلام)(11). اين چه تعريفى است؟ اگر مى خواهيد دين حق داشته باشيد بايد گوشتان به دهن وحى باشد و ببينيد خدا چه مى گويد خودتان نرويد قانون وضع كنيد, خودتان نرويد احكام حرام را حلال كنيد: (قل الله إذن لكم إم على الله تفترون)(12). اين جايز, اين ناجايز, اين حلال, آن حرام; خدا اجازه داده كه اين كارها را بكنيد يا از پيش خودتان مى كنيد؟

اين كه مى گويد: ((الاسلام هو التسليم)), براى اين است كه بدانيد ريشه و حقيقت اين دين الهى كه بر همه ى انبيإ نازل شده اين است كه بايد به خدا معتقد باشيد و گوش تان به دهن او باشد (حال تعبير دهن, تعبير صحيحى نيست, اما اصطلاح رايجى است). بايد به فرمان خدا باشيد. اگر آدميزاد اين جور شد كه اول خدا را بشناسد و بعد هم منتظر بماند و ببيند كه خدا چه مى گويد تا عمل كند, اين مى شود, ((ديندار)) اگر خدا را قبول نداشت, يا خدا را قبول كرد اما گفت در مقام عمل كارى به او ندارم, اين بى دين است پس دين حق يكى است و آن اسلام است. اسلام هم يعنى اين كه انسان معتقد به خداى يگانه باشد و امر و نهى او را در همه چيز معتبر بداند. اما شريعت ها عبارت اند از امر و نهى هاى مختلفى كه خدا به خاطر مقتضيات زمان هاى مختلف بر انبيإ نازل كرده است.

ادعاى ما اين است كه اساس دين, خداپرستى است و همه فروع آن از ارزش ها و احكام, فردى و اجتماعى, از همين ريشه ى توحيد برمى خيزد و نام آن اسلام است. مى خواهيم ببينيم اين اسلام با اين تعريفى كه ما كرديم قلمروش كجاست؟ فقط عبادت است؟ جايش در مسجد است و يا جايش در جامعه هم هست؟ ميدان جهاد هم هست؟ فعاليت اقتصادى هم هست؟ كارخانه و مزرعه هم اجاى دين هست؟ اين محل بحث است. تا به حال فقط تعريف از دين ارايه داديم و از دين اسلام.

والسلام عليكم ورحمه الله و بركاته

پى نوشت ها:

1. غافر, 26.

2. طه, 63.

3. توبه, 36.

4. روم, 30.

5. الزمر, 3.

6. كافرون, 2.

7. آل عمران, 69.

8. آل عمران, 83.

9. بقره, 128.

10. مائده, 48.

11. آل عمران, 69.

12. يونس, 59.